



یادکردی از آن مجاهد خستگی ناپذیر...

سید محمد صادق قاضی طباطبائی

حضرت امام: مرد از دامن زن به معراج می‌رود. مرحوم شهید قاضی طباطبائی پس از تکمیل مقدمات در تبریز عازم حوزه علمیه قم گردید. در آن هنگام مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمد حجت کوه‌کمری در مرجعیت بودند و شهید قاضی با آشنایی قبلی که از تبریز با ایشان داشتند، از جمله تلامذه ایشان شدند و کم‌کم در درس مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید صدرالدین، پدر زنده یاد امام موسی صدر که از دوستان شهید قاضی بودند و نیز مرحوم آیت‌الله‌العظمی خمینی که آن موقع اسفار را در مسجد سلیمان تدریس می‌کردند و نیز مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالنبی اراکی و مرحوم علامه طباطبائی و آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی شرکت کردند و برای ادامه و تکمیل دروس عازم حوزه علمیه نجف اشرف و جوار مولی‌الموحدین گردیدند و در نجف از محضر آیات عظام سید محسن طباطبائی حکیم از مراجع نامور شیعه، پدر مرحوم شهید محمدباقر حکیم و سید عبدالعزیز حکیم روسای مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق که از این خاندان قریب ۶۰ تن توسط مزدوران صدام کشته شده‌اند و نیز آیت‌الله‌العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی و مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء که مردی مجاهد و مبارز بود، بهره برد. ایشان در ایام اشغال عراق توسط انگلیسی‌ها با استعمارگران مبارزه کرد و پس از وعده بالفور و تاسیس اسرائیل به بیت‌المقدس سفر کرد و نطق شدید‌اللعن علیه انگلیسی‌ها و تاسیس اسرائیل ایراد کرد و نیز مرحوم آیت‌الله سید محمود شاهرودی و غیره استفاده‌های شایانی برد. این شخصیت‌ها، به‌ویژه مرحوم کاشف‌الغطاء چنان تأثیر به‌سزائی در روح مرحوم شهید قاضی گذارده بودند که در محافل خصوصی و برخورد با علمای بزرگ از آنان یاد می‌کرد. ایشان از اغلب آقایان دارای اجازه اجتهاد و نقل روایت بودند.

شهید قاضی پس از بازگشت به تبریز و اقامت و امامت در آنجا و شروع نهضت روحانیت، مانند دیگر علما به نهضت روحانیت وصل و موجب بیداری عمومی و خیزش مردمی در آذربایجان شدند. با گسترش دامنه نهضت، رهبری بلامنزاع حرکت بر دوش امام قرار گرفت و شهید قاضی طباطبائی هم به تبلیغ و ترویج ایشان پرداخت. اوضاع عمومی آذربایجان و روحانیت

قاضی طباطبائی در تبریز، ایشان پس از فوت مرحوم آقای بروجردی، مردم را به آیت‌الله حکیم در نجف ارجاع می‌دادند. بعد متوجه مرحوم آیت‌الله‌العظمی خمینی شدند و به ترویج ایشان پرداختند.

مرحوم شهید قاضی طباطبائی در سال ۱۳۲۱ قمری و ۱۲۹۱ شمسی در یکی از خاندان‌های بزرگ روحانی ایران در تبریز پا به عرصه وجود نهادند. والد معظم ایشان آیت‌الله سید باقر قاضی طباطبائی از اجله علمای عصر و آذربایجان و از شاگردان میرازی شیرازی و فاضل شریبانی و سید محمد کاظم یزدی و آخوند خراسانی، به‌ویژه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی استاد العرفا در نجف اشرف بودند. از این شخصیت ممتاز، یعنی مرحوم آیت‌الله سید باقر قاضی دو پسر و یک دختر باقی ماند که اولین آنان شهید قاضی طباطبائی و دیگری آقای سید جواد قاضی طباطبائی و جبهه محترمه ایشان مرحوم صفيه خانم قاضی طباطبائی همسر عارف گمنام و والا مقام مرحوم سید محمد حسن الهی طباطبائی، اخوی مرحوم علامه

زمانی که به بافت تبعید شده بودند، در منزلی که ساواک تهیه دیده بود و زیر نظر بودند، مامورین ژاندارمری چند بار از ایشان خواستند به رسم معمول هر روز بروند ژاندارمری و دفتری را امضا کنند که معلوم باشد در تبعیدگاه هستند. ایشان از این امر اجتناب ورزیدند و در پی اصرار مامورین به ایشان می‌گویند: «مرد! تو باید این را بدانی که اگر من حرف گوش کن بودم که به اینجا تبعید نمی‌شدم».

طباطبائی بودند که همین اواخر به رحمت ایزدی پیوستند. مرحوم شهید قاضی با صبیبه مرحوم آیت‌الله حاج سید اسدالله قاضی طباطبائی دختر عموی خود ازدواج کرد و ثمره آن ۵ فرزند است که بحمدالله همه اهل فضل و فضیلتند. همسر مکرمه ایشان یعنی شهید قاضی در طول حیات خود به‌ویژه ایام مبارزه و جهاد شهید قاضی مانند کوه استوار کنار شوهرش بود. می‌دانیم اگر در حرکت‌های اجتماعی، همسر انسان موافق نباشد، قدرت مرد سلب می‌شود و به قول

نهضت‌ها و انقلابات در هر قلمی ریشه در تاریخ آن ملت دارند. انقلاب اسلامی ایران هم از این قاعده مستثنی و جدا نیست. در ایران قبل از انقلاب اسلامی انقلاب مشروطیت را داشته‌ایم که عمده ریشه آن در آذربایجان بوده و خاندان عظیم قاضی طباطبائی هم از جمله عوامل موثر آن انقلاب بوده‌اند. در برپائی مشروطیت، اسلامیت چندان مطرح نبود، فلذا می‌بینیم مشروطه خواهان با گروهی از علما چون شخصیتی سترک مانند میرزای نائینی همراهند و مخالفین مشروطه هم با گروهی چون مرحوم شیخ فضل‌الله نوری. پس از مشروطیت نهضت ملی شدن نفت را داریم که آن هم با همراهی روحانیت و مراجع همراه بود و فتوای مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج سید محمدتقی خوانساری حرکت عمومی را در ملی شدن نفت و همراهی با مرحوم دکتر مصدق را باعث شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط حکومت ملی، چند سالی استعمارگران انگلیسی و امریکایی خشنود شدند. پس از فوت مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی امر مرجعیت دینی در ایران متوجه علمای اربعه یعنی آیات عظام خمینی، گلپایگانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری گردید. گرچه شاه تلگرام تسلیت را برای آیت‌الله‌العظمی سید محسن طباطبائی حکیم فرستاد با این هدف که مرجعیت دینی از قم رخت بریند. در سال ۴۱ شمسی لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح شد و عموم علما و در رأس آنان آیت‌الله‌العظمی خمینی به مخالفت برخاستند. در آن زمان نیروهای فعال ملی پراکنده و توده‌ای‌ها سرکوب شده بودند. رهبر جبهه ملی دکتر مصدق در احمدآباد محبوس بود و فعالیت جبهه ملی کند بود. کمونیست‌ها هم شاخه شاخه، بخشی طرفدار مائوتسه تونک در چین و بخشی طرفدار شوروی سابق بودند. گمان می‌کنم زمان خروش‌جف بود. گروه تندروئی از فیدل کاسترو و چه‌گوارا و... تبعیت می‌کردند، ولی کل این نیروها در فعالیت سیاسی درگیر نبودند. آیت‌الله خمینی وقتی نهضت را شروع کردند، تعداد زیادی از مردم به تبعیت از ایشان برخاستند و در روز ۱۵ خرداد ۴۲ که ایشان در قم بازداشت شدند، قیام عمومی پیش آمد. حکومت نظامی اعلام شد و بسیاری از علما تحت فشار واقع شدند: من جمله مرحوم شهید آیت‌الله محمد علی



۱۳۴۲. مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی و آیت‌الله سید حسین قاضی طباطبایی در محضر امام خمینی.



طباطبائی بودند.

مرحوم قاضی طباطبائی دید وسیعی داشت و جانبازی در راه دیانت و اسلام و انحرافات را با رگ و پوست خود قرین کرده بود. در سال ۴۲ در مسجد شعبان که یکی از مساجدی بود که ایشان امامت آنجا را عهده‌دار بودند، اعلام می‌دارد هیئت حاکمه آلت دست انگلیس و روسیه و امریکاست. وی بیان داشت امام و آیت‌الله قمی و طالقانی و آقای مهندس بازرگان اعتراض کرده‌اند و می‌گویند اگر موئی از سر امام کم شود، مسلمانان غوغا خواهند کرد. ایشان در سال ۴۲ در تبریز بازداشت و به زندان قزل قلعه تهران منتقل شدند.

خوشبختانه علمای بزرگی که حکومت وقت از آنان حساب می‌برد، چون آیات عظام سید محسن حکیم و سید ابوالقاسم خوئی از نجف و سایرین از ایران به بازداشت ایشان اعتراض کردند و در بهمن همان سال، ایشان با قرار التزام به عدم خروج از حوزه قضائی تهران از زندان آزاد شدند. در مدت بازداشت ایشان، نظر به خصوصیتی که با اغلب مراجع و علمای اعلام داشتیم و بی‌رأع و مانع حضورا مطالبی را می‌گفتم، با مرحوم آیت‌الله شریعتمداری و نجفی مرعشی هم مفصلا گفتگو داشتیم. پس از آزادی ایشان زمانی که

در منزل بستگان خویش در پیچ شمیران بودم، خدمت آیت‌الله نجفی مرعشی بودم. ایشان جهی به من دادند و فرمودند از قم سوهان بخرید، مقداری را خدمت آیت‌الله قاضی طباطبائی و مقداری را هم در زندان به آقای مهندس بازرگان برسانید. مرحوم بازرگان با آقای نجفی مرعشی قرابت نسبی نزدیکی داشتند. آقای نجفی برای ایشان پیام شفاهی هم داشتند.

آن زمان مکاتبات علما و مراجع به‌ویژه شهید قاضی طباطبائی دقیقا در ساواک بازبینی می‌شدند و قبل از آنکه به دست ایشان برسد، اسناد ساواک که منتشر شده، مؤید این معناست. ایشان بدون اجازه ساواک راهی تبریز می‌شوند و این بی‌محل به رژیم، آنان را بیشتر عصبانی کرد و پس از ورود به تبریز مجدداً بازداشت و به تهران آورده می‌شوند. آن زمان زندان اوین و کمیته وجود نداشت و زندان سیاسی، قزل‌قلعه بود و پادگان‌ها بودند. ایشان در مرداد ۴۳ آزاد می‌شوند و به تبریز می‌روند. مرحوم امام و آیات عظام میلانی و نجفی مرعشی تلگراف تبریک ورود به تبریز را برای

عمومی موجب استخلاص امام شد. پس از استخلاص امام اغلب علمای بلاد به دیدار ایشان در قم شتافتند، من جمله شهید قاضی طباطبائی.

واقعا این شهید بزرگوار بسیار مظلوم بود، چون در اغلب شهرهای ایران همه یکصدا بودند و اگر کسی هم احيانا مخالف فعالیت سیاسی بود، در این جهت حرکتی نمی‌کرد، ولی در تبریز مدام علیه این شهید عزیز سمپاشی می‌شد و حتی اعلامیه به نام ایشان جعل می‌کردند. یک روز در تهران در معیت شهید قاضی طباطبائی، ظهر میهمان آیت‌الله یحیی عبادی طالقانی بودیم و مرحوم آقای عبادی این جمله را به ایشان گفتند: «ظاهرا در تبریز خیلی در فشار و تنگنا قرار دارید. به تهران تشریف بیاورید.» ظاهرا می‌خواست بگوید مردم تهران قدرتان زحمات هستند.

البته تا حدی این سخن به‌جا بود. در تهران افرادی چون مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم آیت‌الله فومنی و مرحوم شهید سعیدی خراسانی و شهید مرتضی مطهری و دیگر نجبگان و بزرگان بودند که اگر از

ناحیه دستگاه و رژیم در فشار بودند، از سوی علما و روحانیون، ولو با اقدامات آنان مخالف بودند، فشاری متوجهشان نبود. آذربایجان چنین نبود و به‌رغم خون‌دل خوردن‌های شهید قاضی طباطبائی، افرادی بودند که به جای همراهی و معاضدت مخالفت می‌کردند و به جای پیشبرد مبارزه و توجه به طاغوت، درگیر مسائل جناح‌بندی و مانع‌تراشی در برابر شهید قاضی

با مراجعت امام به ایران در ۱۲ بهمن ۵۷ انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ ثمر رسید و صفحه دیگری پیش‌روی مبارزین به‌ویژه شهید قاضی طباطبائی در تبریز گشوده شد. ایشان پس از پیروزی انقلاب هم دشمنانی داشتند که از پاننشستند و عاقبت الامر ایشان را به فیض شهادت نایل کردند. برای ایشان مردن در بستر بسیار حیف بود. لباس شهادت بر اندام ایشان برانزده‌تر از کفن معمولی بود.

حاکم بر آن منطقه، اغلب مروج شریعتمداری بودند که مبارزه را معتدل‌تر می‌خواستند.

پس از ۱۵ خرداد ۴۲ که امام در منزل خود در قم یخچال قاضی بازداشت و به تهران منتقل شدند، قیام عمومی صورت گرفت و عده زیادی در شهرهای مختلف کشته شدند. پس از این واقعه اغلب علمای طراز اول ایران جهت استخلاص بازداشت شدگان به تهران عزیمت کردند. مرحوم آیت‌الله میلانی در امیریه بودند. مرحوم نجفی مرعشی در انتهای بازار عباس‌آباد، مرحوم آقای شریعتمداری در شهر ری و مرحوم آیت‌الله خادمی و مرحوم آخوند ملا علی همدانی و بسیاری از علما. به هر صورت حسن این اجتماع در تهران و جلسات عدیده آقایان این بود که رژیم از تصمیم نابودی مرحوم امام صرف‌نظر کرد، چون رژیم این گونه تصور می‌کرد که اگر امام نباشند، مبارزات شکل حادی نخواهد گرفت. شاه در این باره با شخصیت‌های با نفوذ سیاسی وقت مشورت‌ها کرده بود من جمله سید ضیاءالدین طباطبائی که از کارگزاران سیاست انگلیس در ایران بود. در فروردین ۴۳ فشار



۱۳۴۲. شهید آیت‌الله قاضی در کنار آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی و آیت‌الله حسن قاضی طباطبائی در منزل علامه طباطبائی



ایشان با مرحوم آیت‌الله مجاهد نستوه طالقانی در تماس بودند و مرحوم آقای اصلان‌زاده مرتباً پیام‌های طالقانی و ایشان را رد و بدل می‌کردند. یک بار آیت‌الله طالقانی به دیدار ایشان در تبریز رفتند که مخفیانه و محرمانه صورت گرفت. ایشان در زنجان هم مخفیانه با آیت‌الله عزالدین زنجانی ملاقات کردند.

پیش‌روی مبارزین به‌ویژه شهید قاضی طباطبائی در تبریز گشوده شد. ایشان پس از پیروزی انقلاب هم دشمنانی داشتند که از پا نشستند و عاقبت‌الامر ایشان را به فیض شهادت نایل کردند. برای ایشان مردن در بستر بسیار حیثیت بود. لباس شهادت بر اندام ایشان پراکنده‌تر از کفن معمولی بود. روحشان شاد. آخرین بار که حقیر ایشان را زیارت کردم نمی‌دانم سال ۵۵ یا ۵۶ بود. به اتفاق پدر همسر خود، مرحوم میرزا تقی زرگر تبریزی مسافرت کوتاهی به تبریز داشتیم و صبح در منزلشان بودیم. ایشان با مرحوم آقای زرگر از زمان طلبگی در قم و درس مرحوم آیت‌الله‌العظمی حجت رفاقت و آشنائی داشتند و همچنین در مجلس روضه منزل مرحوم آیت‌الله سید احمد قاضی طباطبائی در تبریز شرکت می‌کردند و مرحوم علامه طباطبائی و اخوی ایشان الهی طباطبائی هم از زمره شرکت‌کنندگان منظم این مجلس بودند. مرحوم شهید قاضی به من فرمودند: «حالا که در قم زندگی نمی‌کنی، لااقل بیا تبریز. اینجا مسقط‌الرأس شماسست.» که توفیق رفیق نشد. هنگام انتشار خبر شهادت ایشان من در قم و در بیت امام بودم. مرحوم امام نامه‌ای نوشتند و توسط آیت‌الله محمدرضا توسلی به من دادند تا به تبریز ببرم. من خدمت امام عرض کردم: «اگر من به تبریز بروم بایستی مدتی طولانی بمانم. اجازه بفرمائید فرد دیگری این امر را عهده‌دار شود.» ایشان نامه را به حجت‌الاسلام شیخ صادق خلخالی دادند که به تبریز بردند. اللهم احشرنا مع اولیائه ■

حکیم که از ایشان راجع به مرجعیت استفتا می‌شد، ایشان می‌گویند من سه نفر را می‌توانم تأیید کنم. آیت‌الله‌العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی در نجف، آیت‌الله‌العظمی خمینی در نجف، آیت‌الله‌العظمی سید هادی میلانی در مشهد. بیان این مطلب در تبریز و نادیده گرفتن مراجع دیگر، جو پرفشار و تندی را برای ایشان فراهم کرد، ولی شهید قاضی کسی نبود که از این طوفان‌ها بهراسد و عقیده خود را به هر قیمتی بیان می‌کرد.

ایشان با مرحوم آیت‌الله مجاهد نستوه طالقانی در تماس بودند و مرحوم آقای اصلان‌زاده مرتباً پیام‌های طالقانی و ایشان را رد و بدل می‌کردند. یک بار آیت‌الله طالقانی به دیدار ایشان در تبریز رفتند که مخفیانه و محرمانه صورت گرفت. ایشان در زنجان هم مخفیانه با آیت‌الله عزالدین زنجانی ملاقات کردند. شرایط روز بسیار حاد و حرکات تماماً زیر نظر و مبارزات تقریباً زیرزمینی بود. مرحوم شهید قاضی برای فلسطینیان اعانه جمع‌آوری می‌کردند، کاری که مرحوم آیت‌الله طالقانی در تهران داشتند. توسط علامه طباطبائی و شهید مطهری و آیت‌الله زنجانی در تهران، حسابی باز شده بود.

شاه هنگام افتتاح حزب رستاخیز، حرف‌های تندی زد و گفت که همه باید عضو این حزب شوند و با گذرنامه بگیرند و از این کشور بروند. شهید قاضی شدیداً به حزب رستاخیز حمله‌ور شدند و مخالفت خود را صریحاً بیان کردند. بسیاری بودند که مخالف بودند، اما نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود. آقای قاضی کسی نبودند که به این حرف‌ها تسلیم شوند.

سال‌های ۵۶ و ۵۷ نزدیک می‌شدند و مبارزه شکل حادثی به خود گرفت. فوت دکتر شریعتی در حومه لندن و آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نجف، تحرک فزاینده‌ای به روند انقلاب بخشید و موجب برپائی مراسم گوناگونی گردید. با قیام عمومی مردم قم و شهادت چندین نفر در ۱۹ دی ۵۶ و سپس چهل‌های پی‌درپی در اصفهان و یزد و به‌ویژه در تبریز با هدایت شهید قاضی طباطبائی، مبارزه عمق یافت.

با مراجعت امام به ایران در ۱۲ بهمن ۵۷ انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ به ثمر رسید و صفحه دیگری

ایشان مخبره می‌کنند. ایشان ناگزیر به عمل جراحی می‌شوند و در بیمارستان مهر تهران مورد عمل واقع می‌شوند و نمی‌دانم اختیاریا یا اجباراً به عراق می‌روند. ترسیم فعالیت سیاسی آن دوره در این زمان کار آسانی نیست.

ایشان پس از مراجعت از عراق در تبریز کماکان فعال مایشاء بودند. حکومت اختناق، فشار را بیشتر کرده بود. زمان زمان جنگ ویتنام بود. امریکایی‌ها خوف داشتند در سایر نقاط جهان با ویتنام دیگری مواجه شوند، فلذا به حکومت‌های دست‌نشانده خود دستور دادند مخالفین را به هر وسیله ممکن سرکوب نمایند، ولی افرادی چون شهید قاضی طباطبائی و امثال ایشان را نمی‌شد سرکوب کرد، زیرا نتیجه معکوس می‌داد.

بزرگ مردان کجا و آستان ظلم بوسیدن چنین کاری ندارد عقل از آزادگان باور ایشان در هر مناسبتی یا با بیانه و یا با سخنرانی به مبارزه بی‌امان خود ادامه می‌دادند. بسیار صریح‌اللهجه بودند و در منبر می‌گفتند اینجا آذربایجان است و من از هیچ مقامی ترس ندارم. در افتتاح مجلسین شورای ملی و سنا موضع مخالف می‌گیرند و می‌گویند این نمایندگان از ما نیستند. زمانی که به بافت تبعید شده بودند، در منزلی که ساواک تهیه دیده بود و زیر نظر بودند، مامورین ژاندارمری چند بار از ایشان خواستند به رسم معمول هر روز بروند ژاندارمری و دفتری را امضا کنند که معلوم باشد در تبعیدگاه هستند. ایشان از این امر اجتناب ورزیدند و در پی اصرار مامورین به ایشان می‌گویند: «مرد! تو باید این را بدانی که اگر من حرف گوش کن بودم که به اینجا تبعید نمی‌شدم.»

با خاتمه مدت تبعید که با حکم کمیسیون امنیت اجتماعی تبریز صورت گرفته بود و علی‌القاعده ایشان مجاز به مراجعت به تبریز بودند، باز هم ساواک اجازه نداد و اقامت در زنجان یا اطراف تبریز را پیشنهاد کرد. این زندان و تبعیدها نمی‌توانست همیشگی باشد. جو آذربایجان و تبریز ایجاب می‌کرد تا برای حفظ آرامش در تبریز ایشان را به آن شهر برگردانند. آمدن ایشان به تبریز مبارزه را عمیق‌تر کرد. بعد از فوت آیت‌الله‌العظمی

